

شرح سید جلیل رضی الدین علی بن طاوس متوفی ۶۶۴ . اعجاز حسین  
هندی در کتاب کشف الحجب والایستار عن وجوه الکتب والاسفار آنرا ذکر کرده  
وبوی نسبت داده است .

شرح کبیر و شرح وسیط و صغیر کمال الدین میثم بن علی بن میثم شهر  
بابن میثم بحرانی متوفی ۶۷۹ و این سه شرح را محدث نوری یکجا آورده در  
صورتیکه سه شرح باشد .

شرح علامه حلی حسن بن یوسف بن مطهر متوفی ۷۲۶

شرح یحیی بن حمزه علوی متوفی ۷۴۹ که شامل تفسیر لغات نهج البلاغه است .

شرح کمال الدین عبدالرحمن بن محمد معروف بابن عتایی حلی که از  
چهار شرح آنرا گرد آورده است شرح ابن میثم بحرانی و شرح ابن ابی الحدید  
و شرح قطب کبیری و شرح قاضی عبدالجبار شعبی . سال وفاتش بنظر نرسید لکن  
سال فراغت از تألیف آن سال ۷۸۰ است و این شرح بزرگ و در چهار مجلد میباشد

شرح جلال الدین حسین بن شرف الدین عبدالحق اردبیلی معروف به  
الهی معاصر شاه اسمعیل صفوی متوفی ۹۰۵ و این شرح فارسی و بنام شاه اسمعیل  
نوشته و آنرا منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه نامیده است .

شرح قوام الدین یوسف شیرازی معروف بقاضی بغداد متوفی ۹۰۸ و از  
شاگردان ملا جلال دوانی است .

شرح علی عزالدین آملی متوفی ۹۴۰ معاصر شیخ علی کرکی و شیخ  
ابراهیم قطیفی .

شرح علی بن حسن زوارثی بفارسی . استاد مولی فتح الله کاشانی و شاگرد  
سید غیاث الدین جمشید . محدث نوری گفته این بهترین شروح فارسی نهج -  
البلاغه است .

شرح عمادالدین علی استرابادی معاصر باشاه طهماسب صفوی و صاحب  
رسائل بسیار در قرائت

شرح مولی فتح الله کاشانی بفارسی موسوم به تنبیه الغافین و تذکرة -  
العارفین متوفی ۹۸۸

شرح نظام الدین گیلانی موسوم بانوار الفصاحه و اسرار البلاغه

شرح جمال السالکین عبدالباقی خطاط صوفی تبریزی که در خوب نوشتن  
خط نسخ و ثلث معروف بود متوفی ۱۰۳۹ و این شرح بفارسی و بسوط است .

شرح شیخ حسین بن شهاب الدین عاملی کرکی متوفی ۱۰۷۷

شرح فخرالدین عبدالله بن المؤید بالله موسوم به الدر المنضید المستخرج  
من شرح ابن ابی الحدید و این شرح را از شرح ابن ابی الحدید گزیده کرده است

شرح مولی محمد صالح پسر محمدباقر روغنی بفارسی

شرح سید ماجد بن محمد حسین بحرانی ناتمام

شرح شیخ محمد مهدی بن ابوتراب مشهدی کجکچی بفارسی

شرح علاء الدین گلستانه موسوم به بهجة الحقائق متوفی ۱۱۰۰ و این شرح مختصر و تمام است و شرح بزرگتری نوشته موسوم به حقائق الحقائق و آن را پایان نبرده است و تا خطبه شقشقیه نوشته است.

شرح سید حسن بن مطهر بن حسین جرموزی متوفی ۱۱۱۰

شرح عالم جلیل سید نعمت الله جزائری متوفی ۱۱۱۲

شرح رفیع الدین محمد بن فرج گیلانی متوفی ۱۱۶۰

دو شرح بزرگ و کوچک سید عبد الله بن سید محمد رضا شبر متوفی ۱۲۴۲

شرح محمدباقر لایحی معروف به نواب بفارسی

شرح سید محمد تقی بن امیر مؤمن قزوینی متوفی ۱۲۷۰

شرح محمد صالح برغانی مقتول سال ۱۲۷۰

شرح شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر متوفی ۱۳۲۳

شرح سید حبیب الله بن محمد هاشم علوی خوئی موسوم به منہاج البراعۃ  
فی شرح نہج البلاغۃ و تاکنون هفت مجلد آن بطبع رسیده است.

شرح میرزا ابراهیم بن حسین خوئی موسوم به الدرۃ النجفیۃ و مؤلف  
در سال ۱۳۲۰ در مشروطیت کشته شد.

شرح و ترجمہ حاج نصرالله بن مولی فتح الله دزفولی کہ ہم ترجمہ  
شرح ابن ابی الحدید و ہم شرح آنست

شرح میر محمد مهدی امام جمعہ تہران متوفی ۱۲۶۳

شرح محمد بن حبیب الدین احمد حسنی حسینی

شرحی بنام تقایس کہ از یکی از علمای عامہ است و در کتابخانہ حضرت  
رضا در مشہد موجود است جامع فہرست کتب رضویہ در مجلد اول صفحہ ۶۶  
گوید مؤلف آن یکی از علمای اہل سنت است کہ در حدودہ و فتاویٰ و پنجاہ و کسری  
تقریباً اربع نمودہ و آن مختصر شرح نہج البلاغہ است.

شرح مسعود بن عمر معرف بملا سعد تفتازانی متوفی ۷۹۲

شرح شیخ جواد طارمی پسر مجرم عالی متوفی ۱۳۲۵ موسوم بہ اشرح

الاحتشام علی نهج البلاغة الامام

۴۷

شرح جهانگیر خان قشقائی متوفی ۱۳۲۸ - وى از علما و حکماى مبرز بود و در اصفهان مزیسته است .

۴۸

شرح محمد حسن نائل مرصفی

۴۹

شرح دانشمند جلیل سید هبة الدين شهرستانی موسوم به بلاغ المنهج

۵۰

شرح نور محمد پسر قاضی عبدالعزیز

۵۱

شرح خطی نهج البلاغة که محدث نوری در مشهد رضوی دیده و شارح آنرا شناخته اند .

۵۲

شرح مولوی هندی

۵۳

شرح سید ذاکر الحسین اختر هندی دهلوی

۵۴

شرح منهاج الولاية . شارح آن معلوم نشد

۵۵

شرح علی بن ناصر موسوم به اعلام نهج البلاغة

۵۶

شرح محیی‌الدین خیاط و ابن شرح گزیده شرح ابن ابی‌الحدید است

شرح محمد محیی الدین عبدالحمید که از اساتید و مدرّسین ائمت عرب  
در جامع ازهر مصر است و شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده را چاپی زیکو کرده  
و خود دیباچه و هم در بعضی جاها شرحی بر آن نوشته است و شروع دیگری که فاضل  
معاصر ابن یوسف شیرازی در کتاب نهج البلاغه چیست - آنها را نام برده است .  
ستایش دانشمندان از شریف رضی

این عنوان را در این کتاب از این روی آوردیم که خوانندگان بر حلاوت  
قدر و عظمت منزلت شریف رضی بعد کمال آگاه گردند و چون نمیتوانیم تمامت  
سخنان دانشمندان را بیاوریم پاره از آنها را برای نمونه ذکر مینمائیم .

علامه حلی گوید محمد بن الحسین الرضی الموسوی نقیب العلویین کان  
شاعرا مبرزاً فاضلاً عالماً ورعاً عظیم الشان رفیع المنزلة له حکایة فی شرف  
النفس ذکرناها فی الكتاب الكبير یعنی رضی موسوی شاعر و سخن گتری بود  
که بر اقران تقدم داشت و فاضل و دانشمند و پارسا و بزرگ شأن و بلند منزلت  
بود و داستانی در شرف نفس دارد که ما آن را در کتاب بزرگ خود یاد  
کرده ایم .

تعالی در یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر متوفی ۴۲۹ که معاصراً  
شریف رضی بوده گفته است هو الیوم ابدع ابناء الزمان وانجب سادات العراق  
یتحلی مع محتده الشریف و مفخره المنیف بآداب ظاهر و فضل باهر و حظ  
من جمیع المحامد و افر یعنی امروز شریف رضی طرفه ترین پسران روزگار  
و نجیب ترین سادات عراق است و با شرافت اصل و بلندی فخر بآداب روشن و  
فضل رخشان و بهره فراوان از تمامت محامد خویشتن را آراسته دارد .

باخرزی متوفی ۴۶۷ در کتاب دمیة اقصر و عصرة اهل العصر که تذیل  
یتیمه الدهر تعالی است گوید صدر الوسادة بین الائمة والسادة وانا اذا مدحتہ کمن  
قال لذكاء ما انورك ولخضارة ما اغزرك وله شعر اذا افتخر به ادرك به  
من المجد اقاصیه و عقد بالنجم نواصیه یعنی شریف رضی صدر نشین مسند میان

امامان و سادات بود و من هر گاه او را بستم مانند کسی باشم که بافتاب بگوید چه اندازه روشنستی و بسبزی بگوید چه حد فراوانستی و او را شعر است که هر گاه بدان پبالد پایان مجد و بزرگی را بدان رسد و پیشانی آن را با ستاره پیوند و گره زند .

ابن ابی الحدید گوید کان رضی الله عنه عالما ادبیا و شاعرا مقلقا فصیح النظم ضخم الالفاظ قادرا علی القریض متصرفا فی فنونه ان قصد الرقة فی النسب اتی بالعجب العجاب وان اراد الفخامة و جزالة الالفاظ فی المدح و غیره اتی بما لا یشق فیہ غباره وان قصد المراثی جاء سابقا و الشعراء منقطع انفسها علی اثره و کان مع هذا مترسلا ذا كتابة قوية و کان عفیفا شریف النفس عالی الهمة مستلزما بالدين وقوانینه یعنی شریف ادیب و دانشمند و شاعر شکفت نظم بود نظمش شیوا و الفاظش سنگین و وزین بود و بر قریض توانا و در فنون آن متصرف بود هر گاه اراده نازک گوئی در نسب میکرد شدتیهامی آورد و هر گاه اراده سنگینی و جزالت الفاظ را در مدیحت و غیر آن مینمود شعری میآورد که گرد راه او را شاعران نتوانستند شکافت و هر گاه اراده مرثیت پردازی میکرد بر شعراء پیشی میگرفت چندانکه شاعران بر اثر او نفسهایشان بشماره میافتاد و با اینهمه مترسل و نویسنده توانا بود و باعفت و شرافت نفس و علاوهمت میزیست و در بند دین و قوانین و قیود مذهب بود .

قاضی نورالله شوشتری از تاریخ قاهره و مصر نقل کرده است کان الشریف ابوالحسن الرضی الموسوی عالما عارفا باللغة و الفرائض و الفقه و النحو و کان شاعرا فصیحا عالی الهمة متدینا الا انه کان علی مذهب القوم اماما للشیعة هو و ابوه و اخوه یعنی شریف رضی دانشمند و شناسای لغت و فرائض و فقه و نحو بود و شاعری شیوا و بلند همت و دیندار بود جز اینکه بر مذهب قوم پیشوای شیعه بود خود و پدر و برادرش

یافعی متوفی ۷۶۸ در تاریخ خود گوید الشریف الرضی الموسوی الشیعی ذیب الاشراف ذوالمنائب و محاسن الاوصاف صاحب دیوان الشعر یعنی شریف

رضی موسوی شیعی نقیب اشراف صاحب مناقب و اوصاف نیکو و صاحب دیوان شعر است آنکاه کلام تعالی در تئیمه الدهر را نقل نموده است .

مؤلف روضات الجنات گوید لهم يبصر بمثله الى الان عين الزمان في ما يطلبه انسان العين من عين الانسان وسبحان الذي ورثه غير العصمة والامامة ما اراد من قبل اجداده الامجاد و جعله حجة على قاطبة البشر في يوم الميعاد وامره في الثقة والجلالة اشهر من ان يذكر يعني تاکنون دیده روزگار مانند اورا ندیده در همه چیزی که مردمك چشم از شخص انسان خواندار است منزله است خدائیکه اورا هر چه خواست از قبیل اجداد امجادش داد غیر از عصمت و امامت و اورا بر تمام بشر در روز رستاخیز حجت گرفت و شأنش در ثقیة و جلالت مشهورتر است از اینکه مذکور گردد.

#### وفات شریف رضی و مدفنش

شریف رضی بامدادان روز یکشنبه ششم محرم از سال ۴۰۶ جهان را بدرود گفت و عشاق فضیلت و شیفتگان علم و ادب را ماتمдар نمود او و الحسن نحوی گفت روزی بر شریف مرتضی وارد شدم و در آن روز ایاتی را نظم کرده بود که بحر شعر اورا از پایان بردن اشعار باز داشته بود مرا گفت این اشعار را بگیر و آن را برادرم شریف رضی برسان و بگو آن را تمام کند و اشعار این بود .

سری طیف سعدی طارقا فا ستفزی هوینا و صحبی با لفلاة ر قود  
فقلت لعینی عودی النوم و اهجمی لعل خیالا طارقا سیعود  
من آن ایات را برگرفتم و بنزد شریف رضی بردم و عرض رساندم  
بالدیبه گفت :

رددت جوابا و الدموع بوارد وقد آن للشمل المثلث ورود  
فیهات من لقیبا حبیب تعرضت انا دون لقیبا مهامة بید  
من آن را برگرفتم و بنزد شریف مرتضی بردم همینکه آن اشعار را



بخواند سخت بگریست و گفت برادرم را هوش و قریحت خواهد کشت بگفته  
بیشتر نگذشت که شریف‌رضی از دنیا برقت .

بعضی از ارباب تراجم ابیات شریف‌مرتضی را با اندک تفسیری نقل کرده‌اند  
سری طیف سلمی طارقاً فاستغزنی      سحیراً و صحیبی فی الفلاة رفود  
فلمسا انتھینا للخیال الذی سری      اذا لارض قفر و المزار بهید

ارباب تراجم مرضی که بدان شریف‌رضی درگذشت تنگناشته‌اند و مرضی  
احتمال داده‌اند که سبب فوتش این باشد که تمامت حواسش یکسر متوجه مقصدی  
بود که از دیرباز در مغز می‌پرورانید و تصرفاتی که در قوام بدن لازم بود پاك  
ساقط گردید و ناگزیر چنان روحی قالب تهی نمود .

چنانکه نگاشتم سال وفات شریف‌رضی ۴۰۶ باشد و بیشتر ارباب تراجم  
برآیند لکن بعضی دیگر مانند ابن ابی‌الحدید ۴۰۴ نوشته است و ناچار باید  
گفت از خطای نسخ است و امارات و شواهدی که قول نخستین را تأیید میکند  
بسیار است باری وقتی خبر فوتش بگوش اعیان و وزراء و اعظم رسید چنان  
شوری برپا گردید که فخرالمالك وزیر و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضاة  
پیاده و پا برهنه درب خانه اش آمدند و برادرش شریف‌مرتضی از نهایت بی  
قراری و جزع نتوانست جنازه او را بنگرد و بمشهد موسی بن جعفر (ع) برقت  
و فخرالمالك وزیر بر جنازه نماز خواند و در خانه خود شریف‌رضی که در مسجد  
انبارین در محله کرخ بود مدفون گردید و از آنجا جنازه را بحائر حسینی نقل  
دادند و در آنجا بذك سپردند و در عصر آن روز فخرالمالك وزیر بمشهد موسی  
ابن جعفر رفت و شریف‌مرتضی را ببغداد بازگردانید .

بسیاری از ارباب تراجم چنانکه نگاشتم مدفن شریف‌رضی را در  
حائر حسینی میدانند و این رای از هر جهت درست و موافق با اعتبار است زیرا  
فرزندان ابراهیم مجاب (جد اعلی شریف‌رضی) بمناسبت اینکه قبر ابراهیم در  
حائر حسینی نزدیک بالای سر تربت حسین «ع» واقع میباشد آنجا برای قبور

خود اختصاص دادند و قبر شریف ابوالاحمد و قبر شریف رضی و قبر شریف مرتضی در آنجا واقعست و اما دو قبریکه در کاظمین بنام شریفین است ممکن است که همان محلی باشد که پیش از نقل جنازه بحائر مدفن ایشان بوده است و برای آنکه جایگاه جسد ایشان بوده صورت قبری بآب داده اند و یا آنکه از فرزندان ابراهیم مجاب کسی دیگر در آنجا مدفون باشد ،

از نوادراتفاق اینست که یکی از فضلاء بخانه شریف رضی در بغداد گذارش افتاد و خرابی و ویرانی آن را بدید و از دوران عمران جز آثاری برجای نبود که آن را هم روزگار کهنه کرده بود در آنجا قدری زیستن گرفت و همی از گردش زمان و حوادث دوران تعجب داشت و این اشعار که از شریف رضی است بخواند .

و لقد وقت علی ربوعهم	و طلو لها بید البلی نهب
فبکیت حتی ضج من لغب	نضوی و لبح بعلی الرکب
و تلفت عینی فمد خفیت	عنی السدیسار تلفت القاب

کسی بر او گذشت و شنید که آن اشعار را همی خواند باو گفت آیا میدانی که این خانه از کیست گفت نمیدانم گفت این خانه از صاحب آن اشعار شریف رضی است و هر دو تن از حسن اتفاق در شگفت شدند .

باری شریف رضی از دنیا برفت و آثار جاویدش از میان برفت و تا گیتی است از میان نرود درود بر روان پاکش باد .

یکی از فرزندان شریف رضی ابوالاحمد عدنان است که پس از وفات عمش شریف مرتضی منصب نقابت یافت و نزد سلاطین آل بویه بسیار مکرم و محترم و بزیست و لقب جدش شریف ابوالاحمد را که الطاهر ذوالمناقب بود بوی دادند .

### مراثی

شریف رضی از دنیا برفت و صورت زیبای فضايل و مکارم خود را در برابر شیفتگان فضل و مکرمات جاوید گذارد و شعرای بزرگ در مرثیاش فصاید

بلند پرداختند و از آن میان چند قصیده آنهم ابیاتی از هر قصیده مسطور برگردد و  
 بآن گفتفا میشود از جمله شریف مرتضی ذوالمجدین عام الهدی برادر زرگترش  
 قصیده در مرثیتش نظم کرد که این ابیات از آن است .

یا للرجال لفجعة جذمت بدی  
 و ددت او جذمت علی براسی  
 مازات احذر وردها حتی ات  
 فحسوتها فی بعض ما اناحی  
 و مطلتها زمننا فلما صممت  
 لم یثنها مطلق و طول مکاسی  
 لله عمرک من قصیر طاهر  
 ولرب عمر طال بالادناس

از جمله ابوالعلائی معری در مرثیت شریف رضی قصیده بلندی نظم کرد  
 و این ابیات از آن چکامه است .

اودی فلیت الحادئات کفاف  
 مال المسیف و عنبر المسداف  
 الطاهر الابیاء و الابیاء و  
 الاراب و الاثواب و الالاف  
 رعت الرعود و تلك هدة واجب  
 جبل هوی من آل عبد مناف  
 بجات فاما کانت لیلة فقدمه  
 سمح الغمام بدمه الزراف  
 و یقال ان البحر غاض و انها  
 ستعود سیفا لجة الرحاف  
 و یحق فی رزء الحسین تغیر  
 البحرین بله الدر و الاصداف  
 ذهب الذی غدت الذوابل بده  
 رعرش المتون کلیلة الاطراف  
 و تعطفت لعب الضلال من الاسبی  
 فالزج عند اللهزم الرحاف  
 و تبقت ابطالها ممارات  
 الا تقومها بغمز ثقاف  
 شغل الفوارس بثها و سیوفها  
 تحت القوائم جمرة الزحاف  
 ولو انهم نكبوا الغمور لها هم  
 کتمد الظبی و تغلل الایاف  
 طار النواعب یوم طار نواعیا  
 فندینه لموافق و مناف  
 اسف اسف بها و اقل نهضها  
 بالحزن و هی علی الثری هواف  
 و نعیدها کنحیبها و حدادها  
 ابد اسود قوادم و خوافی  
 لاخاب سعیک من خفاف اسحم  
 کسجیم الاسدی او کخفاف

من شاعر لدين قال قصيدة  
 جون كنبت الجون يصرخ دائبا  
 عقرت ركائبك ابن داية عادياً  
 بنيت على الايطاء . سالمة من  
 حسدته ملبسه البزاة ومن لها  
 والطير اعزة عليه باسرها  
 هلا استعاض من السرير جواده  
 هيهات صادف للسنايا عكرا  
 هلا دقنتم سيفه في قبره  
 ان زاره الموتى كساهم في البلى  
 والله ان يخاع عليهم حلة  
 نبذت مفاتيح الجنان وانما  
 بالاسس الدرع الذي هو تحتها  
 بيضاء زرق السمير واردة لها  
 والنبل يسقط فوقها و نصالها  
 يزهي اذا حرباؤها صلى الوغا  
 فلذاك تبصرة لكبر عاده  
 الركب اترك آجمون لزادهم  
 الان القى المجد اخمص رحله  
 تكبيرتان حيال قبرك للفتى  
 لو تقدر الخيل التي زابتها  
 فارقت دهرك ساخطا افعاله  
 ولقيت ربك فاسترد لك الهدى  
 وسقاك امواه الحياة مخلدا

يرثى الشريف على روى القف  
 وبميس في برد الحزين الضف  
 اى امرء نطق و اى قواف  
 الاقواء والا كفاء والا صرف  
 لما نعاها لها بلبس عذقى  
 فتح الشراة وساكنات نضاف  
 و ثاب ككل قرارة و نياق  
 لا ينثنى بالسكر والايحاف  
 معه فذاك له خليل و اف  
 اكفان المبح مكرم الاضيف  
 يبحث اليه بمثلها اخمص اف  
 رضوان بين يديه للانحاف  
 بحر تافع في غدير صاف  
 ورد الصوادي الورق زرق نطف  
 كالريش فهو على رجاها طاف  
 حرباء ككل هجيرة مهياف  
 يوفى على جذل ككل قذاف  
 واللمح صادقة عن الاخلاف  
 لم يقتنع جزعا مشية حاف  
 محبوبات بعمره و طواف  
 انحن بايديها على الاعراف  
 و هو الجدير بقلبة الانصاف  
 ما نالت الايام بالانصاف  
 وكساك عرخ شبائك الاقواف

ابقیت فینا کو کین سناهما  
 متائقین و فی المکارم ارتقا  
 قدرین فی الارداء بی مطرین  
 رزقا العلاء فاهل نجد کما  
 ساوی الرضی المررضی و تقاسما  
 حلعا مذی سبقا و صلی الا  
 انقم ذوالنسب القصیر فطولکم  
 والراح ان قیل ان العنب اکتفت  
 مازاغ بیتکم الشریف وانما  
 والشمس دائمة البقاء وان تنل  
 و یخال موسی جدکم لجلاله  
 الموقدی نار القرى الاصل والالا  
 یا مالکی سرح القریض انکما  
 لانعرف الورق اللجین وان تسل  
 و انا الذی اهدی اقل بهارة  
 اوضعت فی طرق التشریف سامیا

فی الصبح والظلماء لیس بخاف  
 متائقین بسودد و عفاف  
 فی الاجداء بل قمرین فی الاهداف  
 نطقا الفصاحة مثل اهل ریاف  
 خطط العلی بتناصف و تصاف  
 طهر المرضی فی الثلاثة اخلاف (۱)  
 باد علی الکبراء و الاشراف  
 باب من الاسماء و الاوصاف  
 بالوجه ادراکه خفی زحاف  
 بالشکوفهی سریعة الاخطاف  
 فی النفس صاحب سورة الاعراف  
 شجار با لاهضام و الاشعاف  
 منی حمولة مسنین عجاف  
 تخبر عن القلام و الخذراف  
 حسنا لا حسن روضة منیاف  
 یکما ولم اسلمک طریق العاف

از جمله مہیار دیلمی است کہ از شاگردان شریف رضی و از شاعران زبر  
 دست است و در مرثیت شریف رضی قصیده بلندی نظم کرده کہ از درج آن  
 خودداری نمیتوانم کرد .

من جب غارب هاشم و سنامها  
 و غزاقریشا بالبطاح فلفها  
 و اناخ فی مضر بکلکل خصفه  
 من حل مدة فاستباح حریمها  
 و لوی او یا فاستزل مقامها  
 بید و قرض عزها و خیمها  
 یستم و احتملت له ما سامها  
 والبیث یشهد و استحل حرامها

(۱) مقصود از اظهر مرضی ابو احمد عدنان فرزند شریف رضی است .

تلك القبور الطاهرات عظامها  
 بالحنف في ابناءها ايامها  
 والدار عالية البنا من رامها  
 فاستسلمت ام انكرت اسلامها  
 قدر اراح على العدو سوامها  
 قسم العذلة بزلفها ووسامها  
 تشكو على قرب الحيض اوامها  
 تنضي الظلام وما نضي اجسامها  
 اعرفها ظلما و عم لمامها  
 ثقاتها و استغربت احجامها  
 وتجر حبلا لا يكون لجامها  
 غاياتها متعود اقدمها  
 نفقت على وجه الصباح ظلامها  
 صدع الرداء به وحل نظامها  
 و اناطق العربي شق كلامها  
 ورمى الردي عمالها علامها  
 اعدائها و تقدمت اعمامها  
 ترضى النفوس و كنت عدلها  
 مشهورة لما نصبت امامها  
 وعلى جفائك واصلا ارحامها  
 لا يستطيع بدالزمان خطامها  
 اعظامها و تصافحت اجرامها  
 فاقداتي برداك يوم ضامها  
 بالصالحات و عدفها ذمامها

ومضى يثرب مزعجاما شاء من  
 بيكي النبي و يستبح لفاطم  
 الدين ممنوع الحمى من رامه  
 اتناكرت ايدي الرجال سيوفها  
 لم غال ذالبحسين حامى ذودها  
 فنقامت ملسوعة بشتاتها  
 اخلق بها مطرودة من بده  
 لمن الجياد مع الصباح مفارة  
 صبغ السواد ولم تكن مسبوقه  
 من كل ماشية الهويتنا انكرت  
 جرداء تثلظهرها عن سرجهها  
 بكر النعى من الرضى بمالك  
 كملح الصباح بموته من ليلة  
 صدع الحمام صناة آل محمد  
 بالفارس العلوى شق غبارها  
 سلب العشيرة يومها مصباحها  
 برهان حجتها الذى بهرت به  
 دبرتها كهلا وسدت كهولها  
 انص مروى و كنت دلالة  
 و لقد تكون مع الفظظة رحمة  
 قودتها للحق اذ هي ناشط  
 حتى تصالحت القلوب هوى على  
 فلئن مضى بعلاك دهر صانها  
 يوم اذ الايام كن سوانحا

من خط هضبتها المنية بعد ما  
ورقى اباك فاستجاب بسحرة  
فض الحمام اليك حاقة هية  
واستعجلك يد المنون بحثها  
افلا تطاعن دون مبلغك الردي  
وتقوم حولك مسحة بنفوسها  
و بلى وقتك لو ان قرنك ينقى  
وتعرضت في الذب دونك اوجها  
تلقى الحديد بعثله من صبرها  
تحميك منها ككل نفس مره  
لكن اصابك عائر من مخلس  
وصلت بلاذخ وانت محجب  
سقرت بك الاخبار حين سالتها  
و رأيت ساعتك التي فجت  
حل الملوك لك الحبي وتسلبت  
تستاف تربك تشتفى بشميمه  
ومثت على رمض الهجير احامس  
ابحيك للدينيا التي طاقتها  
و رميت غاربها بفضلة معرض  
والارض كنت على قفارة ظهرها  
ولدتك ثم تحولت لك في اخ  
و لقواة عوصاء ارتج بابها  
و قلائد قذفت بجازك درها  
هي آية العرب التي انفردت بها

عبي الزمان فما استطاع زحامها  
صماء لم تعط الرقى افهامها  
ما خلت حادثة تفض ختامها  
قبل السنين و ما اطلت تمامها  
خيل اطلت لاجابة العجامها  
غصب على العوجاء كنت قوامها  
ما خلفها طعنا و لا قد امها  
للضرب كثرت السيوف لظامها  
فتخال من ادراعها آجامها  
يحلو فداءك ان تذوق حمامها  
لا تضبط الحدق الحسنان سهامها  
وقضت عليك قلم تفت احكامها  
درا فليتني استطلت لتمامها  
فخلت الساعة اقتربت بها وقيامها  
قمم عمائمها استنين كمامها  
من داء فقدك و هو جر قمامها  
ربت النعيم فما شكت اقدامها  
و قد اصطفك شبابها و عرامها  
زهدا و قد اقت اليك زمامها  
علما اذا كتم الدجى اعلامها  
و على بنيتها الكثر كنت تقامها  
ففتحتة لما و بحت خصامها  
و قضى لسانك رصفها ونظامها  
راعت فيها عهدها و زمامها

کم معجز منها ظهرت بفضله  
 و غریبة سمحت یداک موانسا  
 ماتت بموتک غیر ما خلدته  
 قد کنت ترضانی اذا سومتها  
 و اذا سمعت حمدت صفوی وحده  
 فترکتی ترک الیمین شمالها  
 حیران اسئل ابن منک رفادتی  
 لا سامع بصفی و لا ذو قولة  
 فبرغم انفی انت اثنک لوعتی  
 و ابي الوفاء اذا الرجال تخرجت  
 لا ساهرن اللیل بعدک حسرة  
 ولا شرحن علی العذول علی الاسبی  
 و لا بدلن الصبر عنک بمرجة  
 ابکی لا طفئها و اعلم انتی  
 عصر الغمام ثراک ثم -قی به  
 بک او بجدک او اویک تغاث فی  
 فساوک لو کانت المقیم بحفرة

سیر الرجال قام تجد افهامها  
 منها النفور و مفصحا اعجامها  
 فی الصحف اذ امددته اقلامها  
 تبعنا و ارضی انت تسیر امامها  
 و ذممت غش القائلین رذامها  
 فردا اعالج قاتلا ابرامها  
 دهش البنان تفقدت ابهامها  
 اصفی له یا وحدتی و دوامها  
 و الارض قدبت علیک رغامها  
 حث الیمین فحلت اقسامها  
 ان لیل غابت حزینک نامها  
 اذا محرمة علی من لامها  
 فی الصدر لا یجد الدواء لحامها  
 بالدمع محتطب اشب خرامها  
 ارضا تظلم مذ فقدت غمامها  
 القبا اذ الشهباء حضا غامها  
 بیس لقلت -قی السحاب رمامها

مهیار وقتی آن قصیده را نظم کرد بر حسودان و بدخواهان شریف رضی  
 بسیار گران آمد چه قصیده مهیار علی رغم حسودان در دلها تأثیر خود را بسزا  
 بخشید و عظمت مقام شریف رضی را بحد کمال جلوه گرساخت مهیار در اندیشه  
 افتاد که دیگر نار دماغ حسودان را بر خاک زبونی بمالد و دومین قصیده خود را در  
 مرثیت شریف رضی نظم کرد و پراکنده نمود و الحق این قصیده از قصیده  
 نخستین کمتر نیست و هر دو در یک پایه اند و اینک نگاشته میگردد:

اقربش لالفم اراک و لا ید  
 فتواکلی غاض الندی و خالی الندی



خولت فالتفتى باوقص واألى  
 وهى الدخول فاست رائد حاجة  
 خلاك ذوالحسين اقضامتى  
 قمر الدنا اضحت سماؤك بعده  
 قاذ تشادقت الخصوم فلجأجى  
 تبعتك عاقدة عليك امورها  
 ياناشد الحسنات طوف قاليا  
 اهبط الى مضر قبل حمراءها  
 بكر النعى فقال اردى خيرها  
 عادت اراكة هاشم من هذه  
 فجمت بمعجز آية مشهودة  
 كانت اذاهى فى الامامة نوزعت  
 رضى الموافق والمخالف رغبة  
 ما احرزت قصباتها وتراهننت  
 تبعتك عاقدة عليك امورها  
 ورثك طفلا شيبها وكهولها  
 انفتت عمرك ضائعا فى حفظها  
 كالنار للسارى الهداية والقوى  
 من راكب يسع الهموم فواده  
 يطوى المياه على الظما و كانه  
 صب الحصاة يثور غير مودع  
 قرب قربت مر التلاع فانها

من ازظهورك وانظرى من ارمده  
 تقضى بمطروود و لا يمهده  
 تجذب على حبل المذلة تنقد  
 ارضا تداس بحافر و بمعقد  
 واذا تصادمت الكماة فغردى  
 وعوى تميمك بعد لما تعقد  
 عنها فساد كانه لم ينشد  
 من صاح بالبطحاء انا راخمدى  
 ان كان يصدق فالرضى هو الردى  
 خورا لفاى الحاطب المتوتد  
 ولرب آيات لها لم تشهد  
 ثم ادعت بك حقها لم تجحد  
 بك واقتمدى الفاوى برأى المرشد  
 الا ظهرت بفضلته من سودد  
 وعوى تميمك بعد لما تعقد  
 فتزحزحوا لك عن مكان السيد  
 ونفتت عيشك فى صلاح المفسد  
 من ضوتها ودحانها للموقد  
 و تناط منه بقادر ح متعود  
 منها يضل و انه للمهتدى  
 عن امانه و يسير غير مزود  
 ام المناسك مثلها لم يقصد

دابا به حتى تریح بیـثرب  
 واحث التراب علی شجونک جاہرا  
 وقل انطوی حتی کانک لم تلد  
 بکت السماء له وودت انہا  
 و بکاک یوما اذجرت اخبارہ  
 صبغت وفاتک فیہ ایض فجرہ  
 و اثن عمرن من الزمان ملین  
 قالسيف ياخذ حکمہ من مقفر  
 لو کان یفعل ام تنلک له ید  
 یا تکلا ام الفضائل مورثا  
 خلفتہن بما رضینک ناظما  
 اشکو انفراد الواحد الساری بلا  
 واذا حفظتک باکیا و موبأ  
 کانوا الصدیق رد دتہم لی حسدا  
 بغتر قبل الشامتوت و انه  
 لا غیرتک جنائب تحت البلی  
 وقربت لا تبعد و ان علائہ

فتشیخه تقضاً بساب المسجد  
 و انزل فعمز محمداً بمحمد  
 منه الهدی و کانه لم یولد  
 فقدت غزالها و لما یفقد  
 برحاً و سمی بالعبوس الانکد  
 باللعیون مرا الصباح الاسود  
 عن عجم مثلک او عضضت با درد  
 و طلی و یاخذ منه سن العبرد  
 لکن اصابتک منه مخبون الید  
 تیما بنات القاطنات الشرد  
 ما یبذل کل مزجز و مقصد  
 انس وان احرزت سبق الاوحد  
 عابوا علیک تفجعی و تلدی  
 صلی الاله علی مکر حسدی  
 یوم هم رهن عایہ الی عذ  
 و کساک طیب البیت طیب الماحد  
 للنفس زوراً قربتی لا تبعد

در اینجا سخن را بیایان برم و خدارا در آغاز و انجام پس گویم :  
 سید علی اکبر برقی

## مؤلفات و مصنفات مؤلف کتاب

(۱)	رهبر دانشوران	فارسی	(۹)	شرح قصیده حمیری	فارسی
(۲)	مهرتابان	»	(۱۰)	چرا از مرگ بترسم	»
(۳)	جلوه حق	»	(۱۱)	کانون احساسات	»
(۴)	رهبر بخش اول	»	(۱۲)	السراج الوهاج	عربی
(۵)	بامداد روشن	»	(۱۳)	روض المعنی	»
(۶)	کاخ دلاویز	»	(۱۴)	هدایا بالمقول	»
(۷)	درج گهر	»	(۱۵)	الناهیة عن الفحشاء	»
(۸)	اواؤ لالا	»	(۱۶)	تذکره متبکرین	فارسی

## آگهی

سبعه حکیم نظامی گنجوی در هفت مجلد . دوره بیست ساله  
 مجله ارمغان در بیست مجلد - تا مرقب است زودتر بدست بیاورید .  
 محل فروش اداره مجله ارمغان و کتابفروشی های معتبر .

## یاد آوری

چون تاریخ شریف رضی در شماره های ارمغان هم تلاوه بر کتاب  
 منتقل چاپ شده لذا در بعضی صفحات سر صفحه مجله بر جای مانده است  
 این پیش آمد با روش کتاب موافق نیست ولی چون نشان میدهد که در مجله  
 ارمغان هم این تاریخ چاپ شده و نظر عموم را بخود معطوف داشته ما هم بدین  
 پیش آمد خرسند گشته و در مقام تبدیل صفحات بر نیامدیم .

(و حید)



# کتاب ارمغان

ریال

- (۱۲) تذکره تحفه سامی تالیف سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی ۱۰
- (۱۳) دیوان استاد ابوالفرج رونی با تصحیح پروفیسور چایکین روسی ۱۰
- (۱۴) رهاورد وحید جلد اول ۸
- (۱۵) رهاورد وحید جلد دوم ۵
- (۱۶) دیوان شعر قائم مقام فراهانی ۸
- (۱۷) جام جم لوحدی ۸
- (۱۸) دیوان کامل بابا طاهر تمام دوبیتی‌ها و کلمات قصار عربی کاغذ اعلیٰ ۲  
کاغذ وسط ۳
- (۱۹) دیوان کامل هانف اصفهانی کاغذ اعلیٰ ۲  
کاغذ وسط ۳
- (۲۰) بختیارنامه - از تالیفات عصر ساسانی ترجمه کسائی مردوزی ۵
- (۲۱) اشعار گزین ۵
- (۲۲) ما نیستیم تالیف آقبلیاتر ترجمه محسن ظلی ۴

این کتب در کتابفروشیهای معتبر و در اداره ارمغان بفروش میرسد

«سبعه حکیم نظامی گنجوی»

بجای خمسه با تصحیح کامل و تعلیقات وحید دستگردی

ریال

نام کتاب

- (۱) مغزون الاسرار ۱۰
- (۲) خسرو و شیرین ۲۵
- (۳) لیلی و معجون ۲۰
- (۴) هفت پیکر - بهرامنامه ۲۵
- (۵) شرفنامه ۲۵
- (۶) اقبالنامه ۲۵
- (۷) گنجینه گنجوی ۳۰

(۸) دوره بیست ساله ارمغان

پس از چاپ کسری‌های شش ساله اول و تکمیل دوره ها جمعاً و فرداً دوره هر سال ۴۰

(۹) دیوان استاد ادیب الممالک

فراهانی ۴۰

(۱۰) تذکره نصر آبادی مشتمل

بر احوال و آثار هزار شاعر عصر صفوی ۴

(۱۱) امین و مامون - تالیف جرجی

زیدان و ترجمه اشراق خاوری ۱۵